

شیرازه

معلق میان بودن و نبودن

علیرضا فراهانی

● رمان «تاریکی معلق روز» از بطن شناخت تجربی نویسنده‌اش نسبت به روزگار خود و ویژگی‌های منحصر‌به‌فردش درآمده است. زهرا عبّدی در این اثر زوایای چندسویه روابط، درگیری‌ها و پیچیدگی‌های انسان‌ها را با یکدیگر به نگارش درآورده و با استفاده از عناصر و امکانات ابزاری و رسانه‌ای دنیای مدرن و تجربه زیستی انسان امروز از آنها، بیش از هر چیز توانسته قسمتی از زندگی را به یک اثر ادبی مبدل کند. همان چیزی که میان رمان به‌عنوان یک اثر ادبی مدرن با خاطره‌نویسی یا رویدادنگاری فاصله می‌اندازد. تردیدی نیست که در دو دهه اخیر ورود ابزارهای تکنولوژیک و رسانه‌های متعدد و مختلف در سطح جامعه، شکل زندگی فردی و اجتماعی ما را تغییر

داده است. تغییراتی که منجر به بروز پیچیدگی‌های بسیاری در شکلگیری روابط انسان‌ها با یکدیگر شده است، ازهمین‌رو نویسنده دغدغه‌مند امروز نمی‌تواند از تأثیرات این ابزارها و رسانه‌ها در شکل‌گیری روایت‌ها و شخصیت‌های داستانی امروز چشم‌پوشی کند. زهرا عبّدی در این اثر خود با استفاده و کارکشیدن از ابزارها و رسانه‌های رایج‌شده در زندگی‌های فردی و اجتماعی انسان امروز، توانسته خواننده‌اش را به عمق چگونگی پیچیدگی‌های روابط انسانی در این زمانه ببرد. ابزارها و رسانه‌هایی مانند پیامک، وبلاگ، ایمیل، سایت‌های اینترنتی و شبکه‌های ماهواره‌ای در قالب هر فصل و در هیئت هریک از شخصیت‌ها، بافت کلی رمان «تاریکی معلق روز» را ساخته‌اند. آنچه موجب شده استفاده از این امکانات و ابزارها در ساختار و فرم نهایی اثر جا بيفتد، فِجایع و بحران‌هایی است که روابط انسان‌ها را نسبت به یکدیگر پیچیده می‌کند و مظلوف امکانات مذکور را می‌سازد. فاجعه‌هایی مانند اسیدپاشی به‌سبب روابط عاطفی، چگونگی افتادن در دام پخش مواد مخدر استعدادهایی مانند یک وبلاگ‌نویس که نوشته‌هایش صدها خواننده روزانه دارد، روابط پیچیده رسانه‌ای و بازی‌های پشت‌پرده آن و چگونگی استفاده از توانمندی انسان‌ها و زایل‌کردن آنها در جهت پیشبرد اهداف منفعت‌طلبانه گروهی، همگی خرده‌روایت‌هایی هستند که در رمان «تاریکی معلق روز» به یکدیگر مرتبط می‌شوند و چفت‌وبست‌ها ساختار این اثر را می‌سازند.

نکته مهمی که در این اثر توجه خواننده را جلب می‌کند، دوری نویسنده از نگاه قضاوت‌گرایانه است. شخصیت‌ها از ابتدا تا انتهای اثر رنگ سیاه‌وسفید به خود نمی‌گیرند. حتی شخصیت‌ها در قبال یکدیگر موضع قضاوت‌گرایانه ندارند و اگر هم در نقطه‌ای از روایت این نگاه قضاوت‌گرایانه به وجود می‌آید، در جایی دیگر نقض آن به روایت درمی‌آید. نویسنده سعی بر به‌تصویرکشیدن حسیات و نقش شخصیت‌ها و روابط‌شان در خرده‌روایت‌ها دارد و استفاده از امکانات فضای تکنولوژیک این امکان را به نویسنده می‌دهد که خود را از زبان شخصیت‌ها دور نگه دارد و پیشبرد روایت را به زبان خود شخصیت‌ها واگذارد. از دیگر ویژگی‌های رمان، درون‌کاوی عمیق وضعیّت‌ها و اتفاقات ترازیک زندگی انسان امروز است. زهرا عبّدی در سومین اثر خود توانسته با پرداختن به جزئیات و خصیصه‌های فردی شخصیت‌های رمانش، ذهن خواننده را با فضای درونی رمان درگیر کند. جزئی‌نگری و نشانه‌گذاری‌های فردی و گاه خصوصی در شکل‌گیری شخصیت‌ها تأثیرگذار بوده‌اند. به‌طور مصداقی می‌توان به حساسیت «ایما علایی» نسبت به دروغ گفتن دیگران و تشعشعاتی اشاره کرد که از سر آنان به سمت او منعکس می‌شود.



فرشید فرهمندنیا

کتاب «در گستره‌ی هفتاد» با عنوان فرعی «هستی‌شناسی شعر پیش‌رو» که معرفی تفصیلی شعر موسوم به دهه‌هفتادی و مشتمل بر منتخباتی از اشعار منتشر به این جریان است، به همت ابوالفضل پاشا و آفاق شوهانی تدوین شده و امسال توسط انتشارات «هشت» در نمایشگاه کتاب تهران عرضه شد. تدوین‌کنندگان این کتاب در پیشگفتار تحلیلی و روشنگری که بر کتاب نگاشته‌اند، ضمن انتخاب رویکردی تاریخی- تحلیلی، به تشریح سابقه شکل‌گیری این نوع شعر و زمینه‌های تاریخی، اجتماعی و فرهنگی برآمدن آن از دل وضعیت و زمینه‌های حاکم بر ادبیات سال‌های آغازین ده هفتاد خوش‌رضی پرداخته و نقاط تشابه و افتراق جریان اصلی شعر دهه هفتاد را با سایر گونه‌های شعری به‌خوبی واکاوی کرده‌اند. بخش‌های ابتدایی پیشگفتار با همین موضوع علمی- تشریحی و به صورتی بی‌طرفانه پیش می‌رود اما در نیمه دوم مطالب این پیشگفتار، تعریض‌هایی نسبت به برخی از چهره‌های شناخته‌شده شعر معاصر از جمله رضا برهانی و شاگردانش و حتی دیگران مطرح می‌شود که پیشگفتار را از آن رویکرد تحلیلی و عینی که بایستی حاکم بر روح هر تحلیل تاریخی و آنتولوژیک باشد، منحرف می‌کند. درواقع منطق حاکم بر این بخش از پیشگفتار، اگرچه برگرفته از داده‌های واقعی است و روایتی دست‌اول و دردمنده از آسیب‌شناسی مقاطعی از شعر معاصر به دست می‌دهد که دور از واقعیت هم نیست، اما از یک‌سو چون باعث ایجاد گسست و اختلال در مسیر نظریه‌ورزی و پیکره‌بندی چارچوبی تحلیلی می‌شود، به متن ضربه زده و از سوی دیگر، از آنجا که معیارهایی که برای تمایزبخشی و فاصله‌گذاری میان دو گروه درگیر در این ماجرا ذکر می‌شود، نه معیارهایی ساختاری و بوطیقای، بلکه مواردی چون تن‌دادن به روحیه جنگندگی و ضرب‌و‌شتم مخالفان عنوان شده است، لذا چندان اعتبار پژوهشی و تحقیقی هم نمی‌تواند پیدا کند. برای خواننده بی‌طرف و بیرونی که در بازه زمانی بلندمدت به‌سراغ منابع ارزشمند این‌چینی می‌آید، این قبیل مناقشه‌ها و اختلافات هیچ‌گونه اهمیتی نخواهد داشت و اصولاً در تمام دنیا آنتولوژی‌ها در فضای کلان و به‌اصطلاح ماکرو و دور از حواشی گذرا، معنا و کارکرد پیدا می‌کنند و به همین خاطر عمدتاً در درجه‌بندی آنتولوژی‌های معروف ادبی، میزان برخورداری از عینیت، بی‌طرفی و تکرر صداهای انعکاس‌یافته در کتاب، جزو معیارهای اصلی محسوب می‌شوند. اما در این بخش جای دارد که به بررسی و سنجش دقیق‌تر ساختار مورد استفاده در تدوین این آنتولوژی بپردازیم. برای کسانی که در حوزه‌های مربوط به مدیریت بازاریابی فعالیت و مطالعه دارند نام فیلیپ کاتلر، استاد و نظریه‌پرداز این حوزه، نامی آشناست. اما کاتلر اگرچه در ایران بیشتر به‌عنوان پژوهشگر و نظریه‌پرداز علم بازاریابی شناخته شده اما بنا به تأکید خودش، دایره مباحث او گسترده‌تر از این است و کل حیطه‌ها مربوط به علوم مرتبط با معرفی و شناسایی محصولات و خدمات را دربر می‌گیرد. لذا هر‌جا که بحثی از معرفی و محصولات مجموعه‌ای از محصولات، علوم و معارف، پدیده‌ها و فعالیت‌ها در میان باشد، پای نظریات فیلیپ کاتلر هم می‌تواند وسط کشیده شود. و از آنجا که یکی از کارکردهای اصلی هر کتاب آنتولوژی هم (رچه در زمینه ادبیات و چه سایر رشته‌ها) همین معرفی و شناساندن نمونه‌های منتخب و جریان‌های غالب هر دوره می‌باشد، پس می‌توان از شاکله و مدل طرح فیلیپ کاتلر برای تحلیل و موشکافی آن بهره جست. معروف‌ترین مدل کاربردی کاتلر در بحث معرفی و شکل‌دهی به این جریان، مدلی است که به STP معروف است. به طور خلاصه:

S مخفف Segmenting به معنای بخش‌بندی و دسته‌بندی مخفف Targeting به معنای هدف‌گذاری و تعیین معیار P مخفف Positioning به معنای موقعیت‌یابی و جایگاه‌بخشی اگر در اجزای تشکیل‌دهنده STP دقیق شویم درمی‌یابیم که بر

علی اصغر حداد، حسن میرعابدینی و سعید رضوانی از میراث‌داران گوگول می‌گویند

شکستن سکوت در قبالِ آشنایان دوزخ

قسم‌خورده‌ی دموکراسی بود. این دموکراسی به‌سال ۱۹۱۸، پس از شکست آلمان در جنگ، در قالب جمهوری ویمار، بنیان نهاده شد. شاید خواندنی‌ترین مقاله کتاب «داستایفسکی به‌اختصار: مقدمه بر مجموعه‌ی برگزیده‌ی داستان‌های داستایفسکی در آمریکا» باشد که به دوگانه تاریخی ادبیات روسیه، داستایفسکی با تولستوی می‌پردازد. توماس مان همان ابتدای مقاله می‌نویسد که درباره‌ی دو تجربه‌ای که روح و زندگی او را شکل داده‌اند، یعنی نیچه و داستایفسکی هرگز منسجم ننوشته است با اینکه به تولستوی و گوته بارها پرداخته است: «عجیب است! زندگی من در مقام نویسنده با پژوهش‌های گسترده درباره تولستوی و گوته همراه بوده است – چند پژوهش درباره هریک از آن‌ها، درباره دو تجربه دیگر که روح و اندیشه مرا شکل داده‌اند و کمتر از گوته و تولستوی بر من حق ندارند هیچ‌گاه منسجم ننوشته‌ام – دو تجربه که جوانی مرا دست‌کم به همان اندازه منقلب کردند و در روزگار پیری هم از تکرار و تعمیق آن‌ها خسته نشده‌ام: نیچه و داستایفسکی. مقاله‌ای را که دوستانم بارها تقاضا کردند درباره نیچه بنویسم، و به نظر می‌رسد ادامه منطقی راه من باشد، به قلم نیاوردم. شمایل قدیس‌وار ژرف و جنایت‌کارانه داستایفسکی نیز تنها لحظاتی چند در نوشته‌های من ظاهر و به سرعت ناپدید شده است». توماس مان بعد در ادامه از علت این طفره می‌گوید: «این اجتناب و سکوت – برخلافِ سخنوری بی‌شک ناکافی، اما شوقمندانه‌ای که عظمت آن دو استاد و کوکبِ دیگر به من بخشید- چیست؟ پاسخ را خوب می‌دانم. برایم آسان بود که نسبت به تصویر اصحاب نعمت و اولیا، فرزندان طبیعت با آن سادگی متعالی و سلامت متجلی‌شان، ابراز احترام و هواخواهی همراه با وجد و طنزِ همراهیم کنم. مقصودم اشرافیت خودنوشت

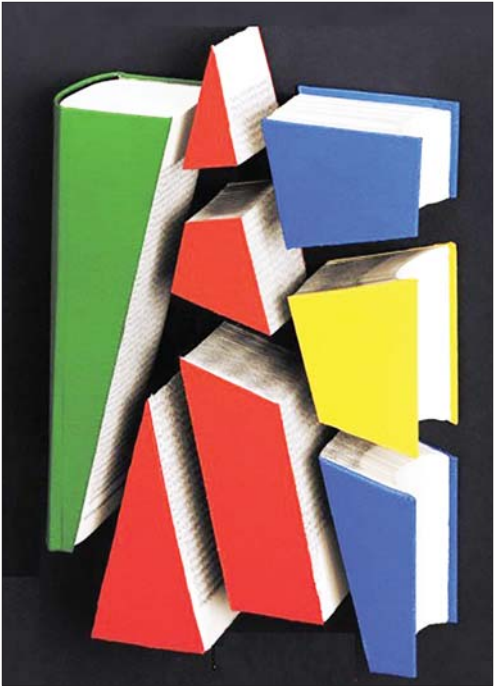


میراث‌داران گوگول

چهار مقاله از توماس مان درباره ادبیات روسیه ترجمه سعید رضوانی نشر آگاه

نگاهی به کتاب «در گستره‌ی هفتاد: هستی‌شناسی شعر پیش‌رو»

در حال‌وهوای شعر هفتاد



همین اساس، کارکرد مهم هر آنتولوژی به‌طورکلی (و آنتولوژی شعر به‌طور خاص) می‌تواند تدوین و اجرای درست و اصولی همین سه‌گانه مهم باشد. اینکه در ابتدا بتواند یک نوع دسته‌بندی جامع و مانع و برخورداری از منطقی روشن و قابل دفاع را تعریف و صورت‌بندی کند که قادر باشد در مواجهه با کل فضای ممکن شعر فارسی معاصر، آن گونه‌هایی از شعر را که با معیارهای پیش‌گفته تطابق و همخوانی دارند با کمترین خطا انتخاب و به بهترین نحو گزینش، دسته‌بندی و معرفی کند. سپس در گام دوم بتواند برای دسته‌بندی طراحی‌شده در مرحله قبل، هدف‌گذاری و دسته‌بندی مشخصی معنادار و قابل‌فهمی انجام دهد که پاسخگوی هرگونه شبهه و ابهام درخصوص وجود یا عدم وجود آثار شخصی یا اشخاص مختلف در آن آنتولوژی باشد. و نهایتاً در گام سوم، آنتولوژی باید بتواند شعرها و شاعران منتخب را به‌صورت دقیق و منسجم در طبقه‌بندی‌های تعریف‌شده در گام اول، با رعایت معیارهای شکل‌گرفته در گام دوم، چیدمان کرده و استقرار ببخشد. همان‌طور که مشاهده می‌شود، مدتی پیش‌شده‌ای کاتلر بسیار روشن، شفاف و کاربردی است و به سهولت می‌تواند راهنمای عمل برای تدوین و تألیف یک آنتولوژی استاندارد قرار گیرد.

اکنون می‌توانیم با در نظر داشتن معیارهای تشریح‌شده در این مدل جامع، ساختار و شاکله کتاب مورد بحث را مورد بررسی و تجزیه و تحلیل دقیق‌تر قرار دهیم و ارزیابی کنیم که این کتاب تا چه حد توانسته است انتظارات را از یک آنتولوژی قابل‌قبول برآورده نماید. قبل از آن لازم می‌دانم به اشتباه نسبتاً متداولی که در بحث از آنتولوژی در نشریات و محافل شعری ایران به چشم می‌خورد اشاره کنم و آن، تلقی نادرستی است که از مفهوم آنتولوژی (Anthology) در برخی اذهان وجود دارد و متأسفانه آن را با هستی‌شناسی (Ontology) که اصطلاحی کاملاً فلسفی و معرفت‌شناختی است، اشتباه می‌گیرند. حال آن‌که آنتولوژی در معنای کتابشناسی، گنجین و منتخبات ادبی، ضبط فارسی کلمه



در گستره‌ی هفتاد

به کوشش ابوالفضل پاشا و آفاق شوهانی نشر هشت

گوته، پرورنده فرهنگ سلطنتی شخصی است و نیروی روایی بهیمی تولستوی، توان طبیعی اعجاب‌انگیز نویسنده بزرگ روس‌ها با آن تلاش‌های به‌غایت ناشیانه و همواره ناموفق در روح‌بخشی اخلاقی به جسمانیت ملحدانه‌اش». مان، پرهیز عمیق خود در قبال عظمت نفرین‌شدگان را سکوت در قبال «نیوغ در کسوت بیماری و بیماری در کسوت نیوغ» می‌خواند: سکوت در برابر شخصیت مصیبت‌زده و سودایی که قدیس و جانی را در خود وحدت می‌بخشد. «احساس می‌کنم در باب مسائل شیطانی نمی‌توان نوشت، بلکه باید شعر سرود و داستان روایت کرد. به‌نظم می‌رسد نوشتن مقاله انتقادی درباره این مسائل، حتی وقتی که تا سر حد امکان در لاف‌ها طنز پنهان شده و در اعماق جای گرفته باشد، بی‌مژگی است؛ البته اگر نخواهیم نام بدتری بر آن بگذاریم». همین‌چاست که توماس مان دوگانه داستایفسکی و تولستوی را پیش می‌کشد و با جانبداری از داستایفسکی «تولستوی را فارغ از محتوای آثارش، صرفاً به‌عنوان راوی در جایگاهی استثنائی می‌بیند، بر قله‌ای دور از دسترس که جز او تنها هومر آن را فتح کرده است. روح روایت را، سرشت تنیده و حرکت و سکون روایت را، هیچ‌کس مانند تولستوی درک نکرده و بازنیافریده» او داستایفسکی را کنار نیچه می‌شاند و گوته و تولستوی را اصحاب نعمت اولیا می‌خواند. برخورداری از سلامت و نیرو؛ اما نیچه و داستایفسکی را مصیبت‌زده و گناهکار و بیمار می‌بیند. مان حس ستایش و احترام بیشتری به «آشنایان دوزخ» یعنی نیچه و داستایفسکی دارد نسبت به گوته و تولستوی که آنان را «پسران روشنائی» می‌خواند. در ادامه مقاله او به آثار داستایفسکی و «زرتشت» نیچه می‌پردازد و در تمام مقاله رُکْ شهود بیمارگونه را در آثار نیچه و داستایفسکی پیگیری می‌کند.

آنتوان چخوف از دیگر نویسندگان روسیه است که توماس مان به آثار و شخصیت او توانمان پرداخته است و به‌قول سعید رضوانی «او پیش از هرچیز دیگر مجذوب فروتنی چخوف است که به عقیده‌ی او از عظمت داستان‌نویس روس حکایت می‌کند». طبیعی است که توماس مان به دلیل اینکه خود نویسنده است همکاران روس خود را با نگاهی شخصی قضاوت می‌کند و در عین حال روایتی از آثار آنان به‌دست می‌دهد که جز از نویسنده‌ای چون او از دیگری برنمی‌آید.

ادبیات

نگاه

روایت گورهای خالی

مهدیه کوهی‌کار

● «خون‌خورده» رمانی است مملو از خرده‌روایت‌های ریزدرشت در بستر تاریخ و مشخصاً تابستان پرآباد ده سال شصت، جز در آخرین روایت. «خون‌خورده» نوشته مهدی یزدانی‌خرم، روایت پنج برادر سوخته و گورهای خالی آنهاست. برادرانی که سرگذشتشان طیف وسیعی از اتفاقات شهرهای اصفهان، مشهد، آبادان گرفتار آتش جنگ و تهران و بیروت در دربر می‌گیرد. زمان در این رمان به درازای تاریخ است. تاریخی که سفر خود را از جنگ‌های صلیبی آغاز می‌کند، کند و آرام از میان جنگ‌ها و خون‌ها و دلآوری‌ها و عشق‌ها و دشمنی‌ها می‌گذرد و در حال اتراق می‌کند و در «خون‌خورده» این مهم توسط شخصیت‌ها انجام می‌شود. روح خبیث خالدار که ناظری بی‌طرف است با یادآوری خاطراتش، گذشته‌های دور و فتح اورشلیم را به تصویر می‌کشد و محسن متناح، فاتحه‌های جوان گورستان بهشت‌زهر، بانسی واکاوی حوادث چند دهه گذشته و چفت‌وبست آنها در زمان حال است. پس‌پیش‌شدن افعال، گوتاهی و بلندی جملات، تکرار عباراتی چون فاتح اورشلیم، قبه‌الصخره، جنگجوی خراسانی و... و واگویی جمله «تاریخ براست از...» در جای‌جای کتاب لحن و نثر کتاب را ویژه و متفاوت ساخته. روای در این رمان همچون رمان‌های پیشین نویسنده، «سرخ سفید» و «من منچستریونایتد را دوست دارم، دانای کل و ناظر بر تمام جزئیات است، جزئیاتی که در دام زیاده‌گویی نمی‌افتند و فضا و مکان خرده‌روایت‌ها را ملموس و عینی می‌سازند. در ابتدای راه هر فصل، خواننده با تغییر انگاهانی نظرها مواجه است. چرخشی از نظرها که دانای کل به نظرها اول‌شخص، در حد چند سطر که آقازنی نفس‌گیر و کوشی برای هر فصل رقم می‌زند و خواننده را به خواندن بقیه فصول و همراهی با روش دانای کل به شدت ترغیب می‌کند. پرسوناژها و شخصیت‌ها در این رمان، بار اصلی روایت را بر دوش می‌کشند. شخصیت‌های اصلی و فرعی بسیار



که گاه چنان جاندار، پخته و پرداخت شده‌اند که مدت‌ها در ذهن می‌مانند و به زندگی خود ادامه می‌دهند، به‌عنوان مثال راهبه مسیحی که دلباخته منصور سوخته می‌شود،

پس از شست‌وشو و نگهداری جسد این عکاس جوان تحول بزرگ روح و جان و راهی او از قیدوبند را نه تنها باور می‌کنیم، بلکه به همدان‌پنداری با او می‌پردازیم، گاه البته شخصیت‌ها محو و خام و در حد پت باقی می‌مانند. «حسین کلیدساز» شخصیت فرعی در سرگذشت ناصر سوخته ازاین‌دست کاراکترهاست. شخصیتی انقلابی و دواشته که جز به آرمان‌ها و اهداف انقلاب به چیز دیگری فکر نمی‌کند و پس از ورود مسعود و مریم به مغازه و اجرای نقشه‌شان بالاتکلیف رها می‌شود. یکی از نقاط قوت کتاب، استفاده از نمادها، سمبل‌ها، تندیس‌ها و مجسمه‌های مسیحی در کنار مسجد و بانگ الله‌اکبر و سایر نشانه‌های اسلامی است. در این رمان اسلام و مسیحیت گاه دوشادوش هم حرکت می‌کنند (نگاه‌کردن به کلیسا توسط آخرین برادر سوخته از پشت پنجره)، و گاه با هم می‌جنگند (در روایت راهبه مسیحی در بیروت و در روایت روح حبیب خالدار و فتح اورشلیم). بااین‌همه نویسنده چنان این اتفاقات شیرین و تلخ و متضاد را درهم تنیده که خواننده با رمانی یک‌دست روبه‌روست. رمانی که خواندن تاریخ را برای خواننده لذت‌بخش می‌کند، لذتی که دین تصاویر و عکس‌ها سیاه و سفید بعضی صفحات کتاب آن را دوجندان کرده و به کتاب حالتی مستندگونه بخشیده است.

عطف

در مزار یا تهران



● شرق: «پایان روز» رمان تازه‌ای است از محمدحسین محمدی، نویسنده اهل افغانستان که در نشر چشمه منتشر شده است. محمدی در این رمان، چنان‌که در توضیح پشت جلد آن آمده است، داستان کارگری مهاجر را روایت می‌کند که در تهران مشغول به کار است. ماجرای رمان با آگاه‌شدن کارگر-ا مرگ یکی از عزیزانش رقم می‌خورد و با مسئولیتی که در ارتباط با این واقعه بر عهده‌اوست، او باید کفن خلعتی تهیه کند. داستان از سبویی با فضای افغانستان مرتبط است. بخش آغازین داستان در افغانستان است و بخش‌ها در واقع یکی‌درمیان به افغانستان و تهران مرتبط هستند. یکی‌درمیان وقایع یک بخش در افغانستان اتفاق می‌افتد و وقایع بخش دیگر در تهران. آنچه می‌خوانید قسمتی است از این رمان: «ایا چشم‌هایش را که از باز می‌کند، برای لحظه‌ای شک می‌کند که در مزار است یا تهران، همه‌جا آرام است. فکر می‌کند در مزار، در خانه پدری‌اش، اگر بیدار شده باشد، وقتی از اتاق برآید، حتمی آفتاب روی حویلی را پُر کرده است و بوبویی را خواهد دید که باز از صبح‌وقت، در حویلی‌شان شور می‌خورد...».